

۶

پرتوی از قرآن

• • •
• • •
قسمت ششم
(جلد چهارم)
آیاتِ اولِ سورهٔ نساء

سید محمود طالقانی

به ضمیمه
فرهنگ پرتوی از قرآن

گردآورنده
سید محمد مهدی جعفری

www.KetabFarsi.com

پرتوی از قرآن

قسمت ششم
(جلد چهارم)
آیات اول سورہ نساء

سید محمود طالقانی

به ضمیمہ
فرہنگ پرتوی از قرآن

گردآورنده
سید محمد مهدی جعفری

به مناسبت هفتۀ وحدت

۱۲ تا ۱۷ ربیع المولود ۱۴۰۲ هجری قمری

به یاد ولود «آیه الله طالقانی»

از مصلحان و پیشگامان وحدت اسلامی و اتحاد مسلمین

در نیم قرن اخیر

شرکت انتشار

شرکت سهامی انتشار

این کتاب به سرمایه شرکت سهامی انتشار چاپ شد
تهران، آذرماه ۱۳۶۰ هجری شمسی ماه صفر ۱۴۰۲ هجری قمری

تمام حقوق محفوظ است

تفسیر ۲۲ آیه از ابتدای سوره نساء که دوبار در زندان
و بیرون از زندان بوسیله ابوذر زمان و معلم و مفسر
بزرگ قرآن آیه الله طالقانی به رشته تحریر درآمده
است.

به ضمیمه

فرهنگ پرتوی از قرآن

فهرست مطالب

سخنی از گردآورنده

صفحه ۹ و ۱۰

بخش اول - از صفحه ۱۳ تا صفحه ۴۳

تفسیر آیات ۱ تا ۶

از صفحه ۱۳ تا صفحه ۲۴

پرواگیری در موارد قدرت می باشد - ازدواج در اسلام با شرائط ضمنی محدود شده است - در شرایط مساوی اجتماع می توانین فطرت مسخ می گردد - در یک اجتماع متکامل اموال باید منشأ قیام شود - شناخت مسؤوبیت از لوازم عمل فطری است.

تفسیر آیات ۷ تا ۱۴

از صفحه ۲۴ تا صفحه ۳۳

ترجمه آیات ۷ تا ۱۴ - اصل ارث بردن نزدیکترها، هم فطر است و هم برطبق اصل اقتصادی مالکیت نوبت کننده - سهام ارث، تحدید میراث ذکور است و اثبات میراث زنان - باید به حکم خدا که برطبق واقع و نکوین است گردن بید. همان حدائی که هم عالم به اسرار است و هم تشریح او همچون تکوین حکیمانه است - اسلام مینای ارث را نخست بر اصل رحم قرار داده که اصلی فطری و طبیعی است، آنگاه درجات قرب و بُعد آن.

تفسیر آیات ۱۵ تا ۲۱

از صفحه ۳۳ تا صفحه ۴۳

حکم زنا برای تطهیر بیوت از آلودگی و اختلاط ارحام پس از آیات ارث آمده که همه آنها بر پایه و ریشه زحیم است - اگر مرد و زنی که محیط بیب اسلامی را آلوده ساختند، توبه و محیط خانه را اصلاح کردند باید از آزارشان اعراض کرد و پذیرفتشان - چون انسان پندیده ای قابل تحول است باید با اختیار و اراده خود و استمداد از خدا، توفیق توبه را فراهم کند - زن و مرد حقوق و تکالیفی متناسب با ساختمان روحی و حسی و عرف عمومی دارند.

بخش دوم - از صفحه ۴۵ تا صفحه ۱۳۹

تفسیر آیات ۱ تا ۶

از صفحه ۴۵ تا صفحه ۷۸

ترجمه و شرح لغات آیات ۱ تا ۶ - این سوره که با خطاب به ناس آغاز شده اوامر و نواهی راجع به روابط عمومی آن هم متوجه به ناس است - شما انسانها باید در مسیر ربوبیت و سازندگی و تکامل و فواین آن باشید و تسلیم آن شوید - آدم موصوف در قرآن به عنوان نخستین پیامبر، نخستین بشر نبوده است؟ - پیش از آدم منتخب آدمها یا آدم نماها - نسانس - می زیست - در مرحله درگیری و رشد آن، پیامبران برانگیخته می شوند تا با آگاه نمودن مردم به توحید مبدأ و مسیر و هدف، وحدت آفرینشی و فطری را با آگاهی و تعقل، زنده و فعال گردانند - هرگونه پرستش که انسان را بازدارد یا برگرداند بت پرستی است و هر بت پرستی جاهلیت - رباینده و برنده اموال یتیمها، کار رسمی سران و عارتگران قدرتمند بود - آیات ازدواج زن را فراخور ساختمان روحی و جسمی، چون مردان دارای حق و قسط متبادل و تعدد زوجات را مشروط و محدود به قسط و عدل کرد - قسط در تعدد زوجات نخست وابسته به وضع روحی زن و مرد است - اسلام باید با همه شعاعها و جهات و ابعادش، در هرخانه مدینه پرتو افکند و نمایان شود و شکل گیرد - تعدد و تعدید و اختیار و نگهداری و طلاق زنان و شرائط زندگی با آنان برای پیغمبر با نظارت و فرمان وحی بوده است - خوف از بیدالتی باید بازدارنده تعدد زوجات باشد - با طلوع توحید اسلام، بندگان رسمی آزادی واقعی یافتند - از نظر قرآن، نه زن کالا و نه مهرنمن است - نفی مطلق مال و فرآورده ای که محصول کوشش شخص و صرف نیازهای واقعی فرد و اجتماع شود نفی شخصیت فرد است - رسیدن بلوغ آغاز مسؤلیت، و احراز رشد آغاز تصرفات مستقل است.

تفسیر آیات ۷ تا ۱۰

از صفحه ۷۹ تا صفحه ۸۹

ترجمه آیات ۷ تا ۱۰ و توضیح لغات آنها - برانگیزنده استعدادها و قوای فکری و قدرتهای عضوی و نقش اجتماعی نخست همین محرکهای عاطفی است - سهم الارث نصیبی فطری و طبیعی است و شرع خدای آن را تبیین می کند - اگر مسؤلیت به حقوق دیگران و آینده نگری و عاطفه اجتماعی از درون اشخاص و اجتماع خشک و بسته شود، چه ابدی برای توان دادن و رشد ناتوان باز می ماند؟ - آنچه خوردگان مال مالخور و مالخورده و دوزخ درونی آرمندان شنمگر و کفر پیشه، مایه دوزخ است.

تفسیر آیات ۱۱ تا ۱۴

از صفحه ۸۹ تا صفحه ۱۰۳

بهره زن، از نظر قرآن، اصالت حکمی دارد و هماهنگ با طبیعت آنان است - وصیت خداوند در سهمبندی و تقسیم میراث، پس از وصیتی است که شخص ارثگذار به آن وصیت کرده - حکمت قانون برای انسان مختار و اجتماعی و نفع جو و خواه ناخواه متجاوز، برای تضمین منافع وسیع همگانی و ایجاد حدود است - نفی هرگونه وراثت رحمی در ضمن همبستگی و برادری ایمانی و همه در پرتو ولایت الهی و تشریحی، بیان کننده رهبری است - آیا ارث قرآن اولین حکم رسمی و اعلام حق مالکیت و ارث بردن و ارث گذاردن و وصیت برای زنان است - اطاعت از حدود الهی مرزهای طبقاتی را برمی دارد و بشر محدود را به سوی خدا می برد - عصیان خدا و رسول و تعدی به حدود الهی به اطاعت از مظاهر شرکهای شیطنی و مرزهای منضاد و مردگرایی و سقوط می کشاند.

تفسیر آیات ۱۵ تا ۲۱

از صفحه ۱۰۴ تا صفحه ۱۲۸

توضیح لغات و ترجمه آیات ۱۵ تا ۲۱ - دلایل مختلف رد نظر به مسوخ بودن این احکام - مبدا که فحشاء درنهای و درون اجتماع سختگیر و عفت‌پرور اسلامی و بهانگه خانه‌ها رخنه کند، احکام و حدود و نه‌دیدنی پیگیر و ریشه کن می‌باید - هر که به خدا روی آورد و پشیمان شود و به حق مؤمن پیوندد و به صلح و اصلاح گراید او را پذیرید و با او مهربان باشید - پذیرش توبه ایتان، مفصلای علم و حکمت جاری و حاکم و برآورنده اشیاء و نظامات است - توبه مقبول و نامقبول بیان قاعده و سنت جاری الهی است - گناه و توبه و درجات هر یک بستگی به تعالی انسان و ایمان او دارد - از جمع و حرکت و پیوند انسانی و ایمانی، راههای بسته در پیش باید باز شود و راهها و روابط و اندیشه‌های جاهلیت بسته گردد - با معاشرت به معروف و برداشتن بوی تحقیر و اکراه است که مجال پرورش استعدادهای غیب‌مانده زن مسلمان باز می‌شود و رشد می‌یابد - آنکه جهان را زنده و دارای هدف و خود را در طریق وصول و کمال و حوادث را گنزرگاه به سوی خیر و شرور را نما و حیر را سید می‌بیند، دیگر شری و مکروهی ندارد - بازگرفتن حق زن روش سنگدان است که خود یا قدرت برتر می‌پدارند و شایسته مرد ایمان و جامعه اسلامی نیست - اصول احکام عبادی، حقوقی، اقتصادی الهی بنا بر راه و حدود و وسیله خروج از ظلمات و تنگنای غریزی و اجتماعی است و حرکت به سوی نور و فضاهای روحی و اجتماعی است.

تفسیر آیات ۲۲ تا ۲۶

از صفحه ۱۲۹ تا صفحه ۱۳۹

ترجمه آیات ۲۲ تا ۲۶ - بارزات تجاوزهای جاهلی به حریم خانواده و افتادان نحه کنه و سرکومی عواطف و زائیر مسائل آنها راههای به سوی حیر و صلاح و کمال و نجات را می‌بندد و راه به سوی سعوط و دورخ را می‌گشاید - محرمات اردواج به حکم فطرت و شرع، افراد را رشد و قدرت نعوا می‌دهند - حرام کند آنچه خدا حرام کرده و مبهه گذارید آنچه را خدا مبهه گذارده است - خانواده توحیدی باید نمودار و بی‌بگانه اسفرار رحمتی باشد که بر عرش خداوند است - احکام این تبه همچور با نظام و قوانین آفرین است...

فرهنگ الفبائی پرتوی از قرآن

از صفحه ۱۴۱ تا صفحه ۲۸۸

فرهنگ لغات، اصطلاحات، تعبیغات، اشارات، کنایات، توضیحات حله‌دهی ششگانه پرتوی از قرآن.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سخنی از گردآورنده

معلم قرآن از هنگامی که در حوزه درس می خواند و در آن هنگام که به تهران آمد و مسئولیت ارشاد خلق را به عهده گرفت، با خود عهد کرد که از مبدأ قرآن شروع کند و در مسیر قرآن به حرکت درآید و در همین راه به پروردگار قرآن پیوست. چهل سال مستمر در فضای سرشار از اختناق دوران رضاخان و در شبستان عوامفریبی و وابستگی و ضدانسانی عاری از مهری، در زندان و تبعید و سفر و حضر لحظه ای از تعلیم قرآن و مطالعه آن باز نمی ایستاد، به هر مناسبتی به منبر می رفت یا در مقام ارشاد می ایستاد، در عید و عزاداری همه و همه با آیات قرآن سخن می گفت و بالاخره عمرش را در این راه صرف کرد و زندگی قرآنی پر بار او برای همه پروانگان شمع وجودش اثر بخش و پر بهره بود. پرتوهائی روشن از خورشید قرآن به دلهای حقیقت جوی تابانید و شبهای دهگانه و در حال حرکت هر شمع و وتری را به امید دمیدن فجر امیدبخش ساخت و عاد و ثمود و فرعونیان کاخدار و سدساز و میخکوب کننده طغیانگر و فسادبرانگیز را در زیر بارش نازیانه های عذاب پروردگار به گرفتار شدگان در شب شناسائی کرد، زیرا پروردگارت در کعبین هر طغیانگری است.

در سال ۱۳۵۲ پس از بازگشت از ترمیدگاههای زابل و بافت و پیش از آخرین زندان سه ساله اش در اوین و قصر، به دنبال کار همیشگی خود به تفسیر سوره آل عمران پرداخت و در میان گرفتاریهای فراوان و رسیدن به وظایف اجتماعی، پس از تفسیر سوره آل عمران به تفسیر چند آیه اول سوره نساء دست زد و ۲۲ آیه را پیش نویس کرده بود که گرفتار ساواکیان و سامریان شد. پس از مدتها ناراحتی و جو خاص زندانها، همینکه تا اندازه ای در زندان اوین استقرار یافت، با وجود نداشتن منبع و خاطر آرام و حتی قرآن، مجدداً یادداشتهائی از ۲۴ آیه اول سوره نساء کرده در برخی از فرصتهای به دست آمده به بیرون فرستاد. قصد آن بود که این دو قسمت باهم تلفیق شود و مطالب تکراری حذف گردد، همانگونه که درباره سوره آل عمران به عمل آمد، اما از آنجا که خود او دیگر در میان ما حاضر نیست تا ناظر شکل کارمان باشد، و تصحیح کننده نادرستها و مکمل کمبودهایمان، به خود چنین اجازه ای ندادم و هر قسمت را به ترتیب زمان

آوردم، تفسیر آیه اول تا بیست و دو که از نظر حجم کمتر است مربوط به سال ۱۳۵۴ و تفسیر آیه اول تا بیست و چهار که حجمی بیشتر دارد، در زندان اوین نوشته شده. احتمالاً مربوط به سال ۱۳۵۶ یا ۱۳۵۷ باشد، اگرچه هر دو قسمت چندان تفسیر شده‌اند. که همچون طبیعت خود قرآن در زمان و مکان محدود نمی‌شوند. و رنگ خاص عمر و پیر ندارند. و پرتوش همیشه راه تیره ما را در مسیر حرکت به سوی منبع نور و مقصد. بینهایت ربوبیت روشن می‌سازند.

در پایان همین بخش، فرهنگی از لغات و اصطلاحات و تعبیرها و برداشتهای این شش جلد آمده است که گرچه ناقص است. ولی راهنمای سودبخشی است برای دریافت فرهنگ خاص آیه الله طالقانی و تلفی او از قرآن. و چون برخی کلمات و اصطلاحات در یک جلد یا جلد‌های مختلف تکرار شده‌اند. با حذف تکرارها به ترتیب جلد‌ها با شماره مشخص شده‌اند. و جای هر لغت و اصطلاح در جلد و صفحه و سطر نشان داده شده است تا اگر خواننده می‌خواهد پیش و پس هر لغت و جای آن در آیه و ارتباطش با دیگر مطالب را بداند. به آسانی مراجعه کند.

این قسمت، بخش ششم تفسیر پرتوی از قرآن است، ولی از نظر ترتیب جزوات قرآن جلد چهارم نامیده می‌شود. و اگر خدا توفیق داد، تفسیرهای پراکنده ایشان، اعم از آیاتی که به مناسبت‌های مختلف تفسیر کرده‌اند. یا درس‌های «با قرآن در صحنه» و جلساتی که بطور خصوصی برای افراد خانواده اش داشته‌اند و غیره، در جلد بعد جمع‌آوری و منتشر خواهد شد. که جلد هفتم «پرتوی از قرآن» به حساب خواهد آمد.

در سالهای ۱۳۴۲ تا ۴۶ در زندان به مناسبت‌های مختلف صحبت می‌کردند. و آیه‌ای از قرآن را تفسیر می‌کردند. دستگاه ضبط صوت نداشتیم که گفته‌هایشان را ضبط کنیم ولی کاغذ و قلم را از ما نگرفته بودند، لذا تا آنجا که در قدرت کم نگارنده بود تقریرات استاد را به رشته تحریر درمی‌آوردیم. به خواست خدا این نوشته‌های پراکنده نیز جمع و جور شده به خواستاران تقدیم می‌گردد. به امید آنکه از کلمه به کلمه سخنانش درس بگیریم و به راه قرآنیش رویم و شایسته عمل کردن به قرآن شویم. **مِنَ اللّٰهِ التَّوْفِیْقِ**.

سید محمد مهدی جعفری

بهمن ماه ۱۳۵۹ دومین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی، پیروزی قرآن بر سلطان

۱- در برخی جاها از ۲۴ آیه سخن رفته است، در صفحات ۱۲۸ و ۱۲۹ کتاب حاضر نا آیه ۲۸ ترجمه شده و بالاخره در پایان کتاب تفسیر آیه ۲۴ شروع شده و تکمیل نگردیده است. توضیح آنکه آیه الله طالقانی در ابتدای هر بخش چند آیه را ترجمه می‌کردند و لغات آن آیه‌ها را شرح می‌دادند و سپس آیه‌ها را یکی بعد از دیگری تفسیر می‌کردند. آیات ۲۲ تا ۲۸ از سوره نساء را هم ترجمه کرده‌اند که بعداً یکی یکی تفسیر کنند، ولی فرصت نشده است که ۲۳ آیه بیشتر را تفسیر کنند و این اختلاف به همین علت است، امید آنکه مورد توجه قرار گیرد.

پریومی از فاشن

www.KetabFarsi.com



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَالَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا.

به نام الله آن بخشایشگر بخشنده.

هان ای مردم پروا بگیرید پروردگارتان را همانکه شما را از یک نفس آفرید و حال آنکه (و) جفت او را نیز از همان آفرید، و از آن دو مردان و زنان بسیاری بپراکند، و پروا بگیرید خدائی را که به او (به یاد او) یکدیگر را همی می‌پرسید و خویشان وابسته را، بیگمان خدا بر شما بس ناظر است.

وَاتَّقُوا التَّيْمَامِ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا الْخَيْبَ بِالْقَلْبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا.

و بدهید به یتیمان اموالشان را و ناپاک را به پاکیزه تبدیل نکنید، و مخورید اموالشان را به سوی اموالتان، بیگمان گناهی بس بزرگ است.

وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُفْسِدُوا فِي التَّيْمَامِ فَانكحُوا مَا ظَهَرَ لَكُمْ مِنَ التَّيْمَامِ مَنِيٌّ وَرِبَاعٌ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةٌ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَذْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا.

و اگر خوف آن داشتید که درباره یتیمان به قسط عمل نکنید پس به نکاح آرید از زنان دودو و سه‌سه و چهارچهار، پس اگر ترسیدید که در میان آنان به عدل رفتار نکنید در نتیجه یکی [بگیرید] یا آنچه را دستهایتان به تصرف درآورده است. این کار نزدیکتر است به آنکه [از قسط و عدل] تجاوز نکنید.

وَاتَّقُوا التَّيْمَامَ صَدَقَاتِهِنَّ يَحْتَلَهُنَّ فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا.

و بدهید به زنان کابینهایشان را به صورت بخششی خاص، پس اگر شخصاً با خوشنودی خاطر از مقداری از آن درگذشتند پس به گوارائی و نوش آنرا بخورید.

وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا.

و ندهید به نابخردان اموالتان را که خداوند آن را قیام شما گردانیده است، و در آن مال آنان را روزی دهید و بپوشانید و گفتاری نیک و شناخته شده برای آنان بگویند.

و بیازمائید ینیمان را تا هنگامی که رسیدند به حد ازدواج، آنگاه اگر رشدی از آنان از نزدیک در یافتید پس اموالشان را بدانان پردازید و به اسراف و به منظور پیشگیری از اینکه بزرگ شوند آنرا نخورید و هرکس بی نیاز باشد پس باید چشم پوشد و هرکس نادر بود پس باید بطور متعارف بخورد و هرگاه اموالشان را به آنان پرداختید گواه بگیرید برایشان و بسنده است حسابرسی مرخدای را.

وَابْتَلُوا الْبَنَامِي حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا.

ترجمه لغات

- نفس: خود، شخص، روح، منشأ حیات، خون.
- زوج: همسر و جفت است، چه مرد و چه زن. در لغت فصیح و در قرآن به همسر زن، زوج آمده.
- بنامی: جمع خاصر. یتیمه که جمع یتیم هم می آید.
- حوب، به ضم و فتح جاء، گناه، ترس، اندوه. به معنای مصدری: آلودگی به گناه یا گناه وحشتنا و حزن آور. [این واژه بدین شکل] فقط در این آیه آمده است.
- قسط: تحقق و توزیع حقوق است.
- تقولوا، از عال: در قضاوت از حق روی گردانید و به سوی تجاوز میل کرد، در سنجش خیانت کرد، کاست، کارش سخت و نگرانی آور شد، عیالش زیاد شد.
- صدقات، جمع صدقه: مهری که با صدق نیت و راستی اعطاء شود.
- بخشش و هدیه اختصاصی، از نحل: چیزی به وی بخشید، او را به چیزی مخصوص گردانید، بدنش از بیماری لاغر شد، سخن یا شعر را به او نسبت داد، به وی ناسزا گفت.
- هنیء: گوارا، آنچه بی رنج به دست آید، از هئاء: غذا برای شخص گوارا گردید و پذیرای مزاج شد، به او خوردند، بخشید، غذا را خوب فراهم کرد، با دیدنش خوشنود گردید. هنیء بیشتر در گوارانی خوردنی گفته می شود و هریء در آشامیدنی.
- سفیة: سبک رأی، فرومایه، نابخرد.
- ابتلاء: در معرض آزمایش آوردن.
- اسراف: مصرف کردن بیش از لزوم.
- بدار: پیشگیری، دستپاچگی.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا . آخرین آیه از سوره آل عمران - پس از صبر - رابطوا واتقوا الله... بود، آغاز این سوره نیز فرمان تقوای خاص و مُشعر به آگاهی است و تبیین ربوبیت طبیعی رابطه است که احکام تشریحی بر همین پایه و رابطه می باشد: از احکام ازدواج و موارث تا دیگر احکام اجتماعی وسیعتر.

ظاهر نفس در این آیه، همان منشأ حیات است. زیرا اگر نظر به شخص باشد - آدم ابوالبشر یا هر انسان معهود و منظوری - باید «من النفس» گفته شود و صفت مؤنث واحده و ضمیرهای منها زوجها، متناسب نیست. چون آنجا که منظور شخص است صفت و ضمیر مذکر آورده می شود مثل «جائنی النفس الواحد، عندی خمسة عشر نفساً» و نیز چون، الناس، عام و شامل همه است - گرچه خطاب متوجه به موجودین می باشد - آدم، هم مشمول آنست و او هم از نفس واحده آفریده شده است. نفس واحده در آیه، مانند «و نفس و ماسواها فالهمها فجورها و تقواها» است که نظر به همان موجود زنده حیاتی است پیش از آنکه به صورت کامل انسانی درآید و مُلهم به فجور و تقوا شود، همچنانکه کلمه نفس به هر جاننداری گفته می شود. و شاید که «و خلق منها زوجها» حالیه باشد: «... پروا گیرید پروردگار خود را همانکه شما را از یک نفس آفرید و حال آنکه جفت او را نیز از همان آفرید»، یا عاطفه. این آیه، تنبیه و فرمان به تقوا «پرواگیری» از قدرت ربوبی است که به صورت نیروی نیرومند حیات در این جهان پدید آمده چنانکه از یک اصل و منشأ حیاتی این همه مرد و زن را در صحنه زمین پراکنده نموده است، پرواگیری و نظامات و قوانین شدید و دقیق، در موارد و مراکز نیرومند نیرو و قدرت می باشد.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ . تکرار و اتقوا، تأکید و تبیین مورد دیگری است پیوسته به مورد اول، آن تنبیه و امر به پرواگیری از ربوبیت مضاف است که در اصل آفرینش بروز کرده است، و این الوهیت، با همه صفات است که مرجع فطری و توحیدی همه تضادها و اختلافات است که موجب پراکندگیها و ستیزه جوئیها می شود، که به یاد او و سوگند به او برمی گردند. تسائلون به: به او و سوگند و یاد او همی می پرسید و یکدیگر را می خوانید و به او روی می آورید و حق را می نمایانید.

این یک مبدأ پیوستگی انسانی است که انگیزه‌های خودخواهی و سودجویی و دیگر غرایز پست او را به پراکندگی می‌کشاند؛ و دیگر رَحِم است، که هردو پس از پراکندگی و تکثیر: «وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا...» منشأ یگانگی و توحید بشر است. از رَحِم که ظرف تکوین انسان است رشته‌های جاذبه رحمت کشیده و به خانواده و قوم و قبیله پیوسته می‌شود.

وَأَتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا الْخَيْبَ بِالْقَلْبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا. به حکم تقوا «پرواگیری» که بر فراز ظهور آن نیروی ربوبی‌ئی که آفریننده مرد و زن از یک منشأ حیاتی و قدرت تکثیر است آمده و همانکه محل پیوستگی و تسائل است، باید وسائل رشد و نمو ذریه ناتوان را فراهم ساخته و از رساندن اموال، که در رَحِم دنیا همچون خون تغذیه در رَحِم مادر است، نه جلوگیری و نه آلوده‌اش کرد و نه از آن کاست.

مفهوم «وَأَتُوا الْيَتَامَىٰ»، نهی و تحریم از امساک، و حکم «لَا تَتَّبِعُوا»، تحریم از آلوده کردن و نهی «وَلَا تَأْكُلُوا...»، [تحریم] اختلاط و خودداری از رساندن تغذیه کامل است، چه این «اموالهم» مضاف به ارث باشد و یا حقی که یتیم بی سرپرست در زندگی و اجتماع دارد که باید برای رشد و تغذیه‌اش مفروض شود، دریغ‌داشتن و امساک از آن، گناه برای ربودن مالش و یا به عنوان خدمت است، گناه به تبدیل و گناه به سهل‌انگاری که اموال آنان خود به سوی اموال دیگران رود و آمیخته شود. «الی اموالکم» به جای «مع اموالکم»، همین را می‌رساند. خطاب متوجه عموم مسئولین و شامل سرپرستها می‌شود. امر «وَأَتُوا» همین رساندن مال را می‌رساند که مورد نیاز است، نه یکسر مال را به یتیم‌ها و به تصرفشان واگذار کردن که «فادفعوا الیهم»، همان را می‌رساند.

وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ الْيَتَامَىٰ مَنِّي وَتِلْكَ وَرُبَاعٌ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاجِدَةٌ أَوْفًا قَلِيلًا إِنَّمَا نَزَّلْنَا لِتَعْلَمُوا. پس از امر و دونهی آیه قبل درباره حراست و نگهداری اموال یتیمان، که نمودار قسط است، واو عطف و توجه حکم به یتامی در این آیه، اتصال و ربط این آیه را با آیه سابق می‌رساند. ازدواج با دختران یتیم که بسا به اسارت درآمده بودند و پدرانشان کشته شده بودند، از لوازم

زندگی جنگجویی و قبیله‌گرایی بوده است. این گونه زبردستی و نداشتن پشتیبان و قدرت دفاع از حق، راه ستمکاری به آنان را بازگذاشته بود. با نظر به اینگونه اوضاع جاهلی، این آیه راه اینگونه ستمکاری و بیعدالتی را که موجب پلیدی در زندگی است، می‌بندد و راه طیب را بازمی‌گذارد. چون این وضع حدودمرز کلی ندارد و چه بسا در مواردی ازدواج با یتیمان به صلاح آنان می‌باشد، تحریم آن تصریح نشده و ضمنی و مشروط و محدود بیان گردیده است: «وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى»: و نظرها را از آن برگردانده به ازدواجهایی که با قسط و عدالت و رضایت کامل انجام می‌شود: فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ که به جای جواب شرط مقدر و غیرمصرح است: «فَلَا تَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ»، با چنین دختران یتیمی که نگران آن باشید ازدواج نکنید و ازدواج کنید با زنانی پاک تا زندگی عادلانه و وجدان و محیط پاک شما آلوده نشود. همین شرط قسط، و راهنمایی به «ماطاب» چنین تقدیر بلیغ و کوتاه را می‌رساند. این بیان در صورتی است که جمع یتیمه بودن یتامی است. اگر الیتامی اعم از جمع یتیمه و یتیم باشد، هم راجع به دختران یتیم و زنان بیوه یتیم‌دار است که ازدواج با آنان چه بسا در قسط و تأدیة حقوق مالی و حیاتی آنان، کوتاهی شود و موجب آلودگی و طیب نشدن زندگی گردد، ابهام «ماطاب»، به جای «من طاب» برای توجه اولی و نظر به «طاب» است، پیش از بیان من النساء... که بیان تفصیلی ماطاب است: مَثْنَى وَثُلَّةَ وَرُبَاعَ. و چون این اوزان برای تکرار و تناوب است: دودو، سه‌سه، چهارچهار، کسی که بتواند از هر جهت مراعات قسط را در همسری یا با دوزن داشته باشد، نه بیش از آن، باید به همان اکتفا کند و از آن تجاوز نکند، و همچنین کسانی که می‌توانند سه یا چهار [زن] به تناوب داشته باشند، پس واو به همان معنای تفصیلی و عطفی آمده، نه آنگونه که ادبای جامد گمان می‌کنند که به معنای «آو»ی تردیدی است و گرنه باید جمع میان دو و سه و چهار که نه «۹» می‌شود جایز باشد!

این آیه، با بلاغت خاصی، هم ازدواج را محدود کرده هم راه تعدد تا چهار را بازگذاشته و تجویز کرده است، آنهم با شرایط ضمنی: قسط و طیب و شرط صریح: «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاجِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» و راهنمایی: ذَلِكَ أَدْنَى أَلَّا تَعُولُوا اکتفا به یک زن و یا مُلکِ یَمینِ به عدل و قسط نزدیکتر است، و یا نزدیکتر است به اینکه بار سنگین عائله‌مندی را بردوش خود حمل نکنید و یا نتوانید که حمل

کنید. از یکسو این تحدید است در مقابل نامحدودی که در ادیان تحدید نشده بود و هم [نشان دادن] روشی به مردم آنروز بود بخصوص در زندگی قبیله‌گی که پایه‌اش بر تکثیر زن و فرزند بود، و هر که بیشتر قدرتمندتر از جهت دفاع و تأمین زندگی، در تورات هیچ محدودیتی نیامده و سیره بعضی از پیمبران و پادشاهان بنی اسرائیل چون سلیمان بوده - مسیحیت هم به تصریح انجیل پیرو تورات بوده - و هم آیه، تجویز در شرایط خاص زندگی است از جهت توانائی مرد در انجام قسط و عدالت و فراهم کردن زندگی پاکیزه - طیب - آنها فقط به تجویز نه الزام. این آئین ابدی زندگی در همه شرایط است نه محیط خاص. و اگر شرایط ایجاب می‌کرد، مانند زندگی قبیله‌گی و جنگ‌زده‌ای که زنهایی بی سرپرست می‌مانند و زن هم با رشد عقلی خود رضایت داد، جلوگیری از تعدد، سلب آزادی زن و مرد است نه بخشش آزادی به آنها، مگر آنکه قانونگذار پیش از نظر [کردن به] مصلحت عموم خود را قیام خانواده‌ها بداند. و چه بسا مردانی که قدرت بدنی و روح اداره و سرپرستی و قسط آنان بیشتر از چندین مرد عادی است، همچون پیمبر اکرم (ص)، و این نخستین تجربه و آزمایش است برای اداره شهر و کشور. آنکه نتواند در خانه دو یا سه یا چهار زن را با درایت سرپرستی کند، چگونه می‌تواند شهر و کشوری را اداره کند. و این حق اداره را اسلام به هر فرد شایسته داده است و میراث طبقه خاصی نیست.

اگر در محیطی به سبب تولد بیشتر زنان و یا از میان رفتن بیشتر مردان و به سن یأس رسیدن زنها سالها پیش از مردها و کوتاهی عمر آنان نسبت به زنها، با در نظر گرفتن زودرسی دختران، زنان آماده همی افزایش یابند، به عکس مردان، چه باید کرد؟ این جواز آفرینش بیش از تجویز قانون است، یا مازاد پس از تقسیم باید تن به فحشاء دهند، چنانکه مصیبت غرب است، یا زنده به گور نمایند و یا تقسیم شوند به مردانی که توانائی دارند. کدام یک از این شقوق به صلاح افراد اجتماع نزدیکتر است؟ از سوی دیگر زن که همیشه و در هر حال آماده زناشویی و حمل نیست، مانند زمان حمل و عادت و شیر، مرد آماده در هر حال چه راهی دارد؟ مگر آنکه تکثیر نسل را خطرناک بدانیم - همچون فلسفه مالتوس - و برای اداره کنندگان! نه از جهت تغذیه که قدرت خلاق و طبیعت سرشار کارش به حساب است، چنانکه پیش از ولادت خون را تبدیل به شیر می‌کند و چون دندان دهد نان می‌دهد. راه طلاق هم باز است، نه بن بست که مسیحیان برای خود درست کرده چنان طبیعت مرد و زن و راه

نفوذ خود را از طریق دیگر باز کرده و پایه تمدنشان را چنان خیسانده است که در شرف فروریختن است. اما روش مسلمانان به پیروی از مترفین و حکام که زن را همان وسیله شهوات و شکوه گرفتند و حرمسرا آراستند با همه کینه‌ها و دسیسه‌ها و رقابتها، مانند دیگر انحرافها، ربطی به تعالیم اسلام که بر پایه عقل و فطرت است ندارد. و در شرایط فساد اجتماعی و اقتصادی هرگونه احکام و قوانین منطبق با عقل و فطرت مسخ و واژگون و وسیله‌ای بر فساد و افساد می‌گردد. با آنکه اصول و فروع احکام اسلامی باهم مرتبط است تا هم محیط تزکیه شود و عدل و قسط اجراء گردد و هم نفوس «لیرکیهم...».

مخاطب «إِنْ خِفْتُمْ إِلَّا تَقْسُطُوا... وَالْإِثْمُ كَثِيرٌ...» در مرحله نخست افراد مسلمان باایمان و آگاه و نگران از کوتاهی در قسط و عدل است که مسؤول اجرای آنها می‌باشند، آنگاه نظارت و مسؤولیت عموم و اولیای امور. پس اگر مسلمانان آگاهی و نگرانی از انجام ندادن قسط و عدل و افراد و اجتماع و مسؤولیت و تعهد نسبت به یکدیگر را نداشتند و اولیای امور خود متمکار و رویگردان از قسط و عدل بودند، دیگر چگونه باید این احکام با همه حدودش اجرا گردد و زندگی طیب فراهم شود؟!

إِنْ يَخَفْتُمْ، در هر دو مورد یتامی و زنان، همان نگرانی را می‌رساند که با قرائن و اوضاع اقتصادی و توانائی شخص پیش‌بینی می‌شود و همین [امر] در این موارد منشأ حکم است، نه علم و یقین داشتن. درباره یتیم‌ها نگرانی از بی‌قسطی است، چون نظر به رساندن و نگهداری حقوق مالی و سرپرستی است. درباره زنان نگرانی از بی‌عدالتی است، چون نظر به حفظ تعادل از هر جهت میان آنان می‌باشد، و این تعادل درباره یک زن صادق نیست: فواحدة. و همچنین درباره ما ملکت آیمانکم، که میان آن و زن آزاد و یا چند کنیز، تعادل واجب نیست. چون ملک یتیم است، که با قدرت جهاد یا خریداری به تملک آمده، نه همچون همسرانی که به اختیار گزیده شده‌اند و به ازدواج تن داده باشند: کنیزان، یا مشرکانی هستند که در جهاد اسلامی به اسارت آمده‌اند و یا از بقایای بردگان جاهلیت بوده‌اند. از نظر اسلام، چون ریشه‌های شرک و یا روح بردگی در آنها باقیست، [به همین حال باقی می‌مانند] تا در محیط اسلامی زدوده شود، و زمینه آزادی و همسریش فراهم گردد و یا ام‌ولد شوند.

وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ بِنَخْلَةٍ فَإِنْ طَبِنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرَاتًا. چون مهر، هدیه ایست که به تناسب ارزش و حیثیت زن و گروگانگی داده می شود، اضافه صدقات به ضمیر هن، اختصاص و حق ثابت آنان را می رساند. فان طبن، تأکید حق «وَأَتُوا النِّسَاءَ است» و به جای «إِنْ رَضِينَ» مشعر به رضایت درونی و خوشنودی دارد، چون می شود رضایت به چیزی ناشی از علل و موجبات خارج از نفس باشد، چنانکه اگر زندگی بر او تنگ شود که ناچار رضایت دهد. «عَنْ شَيْءٍ» به معنای گذشت کم و بیش از صداق است. «نَفْسًا» تمیز و مؤکد فان طبن و بیان منشأ آنست که رضایت و خوشنودی ناشی از نفس - ته دل - باشد. فكلوه، به معنای اعم از هرگونه تصرف است که سرانجام به خوردن می رسد. هنیئاً مرثاً، إشعار به این دارد که خوردن جز با طیب نفس، ناگوار و گلوگیر می شود.

وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا. حکم عام است و به قرینه «وَأَتُوا الیتامی... وَأَتُوا النِّسَاءَ...» باید نظر به سفهاء در تصرف های از یتیم ها و زنان باشد. ضمیر خطاب اموالکم، راجع به اولیاء و یا همه مسلمانان است، و به جای «اموالهم» إشعار به این دارد که سفیه به وصف سفاهت، دیگر مالک خصوصی نیست و اموال منتسب به او از اموال عموم می باشد. اصل اولی اسلامی همین است که اموال از آن اجتماع است و افراد در حد کوشش و تصرف عاقلانه، مالکیت موقت و اعتباری دارند تا آنجا که برطبق مصلحت نوع باشد. «الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا» تعلیل نهی و تبیین مالکیت حقیقی و ارزش واقعی اموال و تحدید تصرف در آن است: همانا اموال شما که خداوند آن را قیام شما گردانیده است. پس مالک حقیقی خداوند است که اشیائی را بدینگونه آفریده و به تصرف و وسیله قیام خلق گردانده است. چون چنین است نباید به تصرف سفهاء درآید. اموال خود قیام است به جای «به جعل الله لكم قیاماً»، شدت ملازمه و وابستگی اموال را با قیام می رساند، همچنانکه بدون مواد غذایی، هیچ گیاه و حیوان و انسانی به پا

نمی‌خیزد و حیات و حرکت با تغذیه است؛ این قیام در انسان گسترده می‌شود، از تغذیه و لباس و مسکن و قیام اجتماعی و فکری، با تعادل اقتصادی و گردش عادلانه آن در میان همه افراد و طبقات اجتماع، قیام از هر جهت تأمین می‌شود، و به هم خوردن تعادل، موجب تورم در طبقه‌ای و محرومیت و کمبود در طبقات دیگر.

جعل خدا چنین است که مواد اولی و مورد نیاز به حسب زمان و تکامل نیازمندی را فراهم می‌کند، و نیازمندی نیروی اندیشه و عمل را به کار می‌اندازد، تا اموال عمومی را به صورت اموال نسبی درآورد، و همین زیربنا و مرکز حرکت و قیام استعدادهای فکری و زندگی می‌گردد. قیام، جامع‌ترین تعریف اموال است. نه آنکه مال و لوازم آن از وسایل تولید، تنها آفریننده و شکل‌دهنده است، چنانکه مارکس گوید، و نه آنکه مال هیچ نقشی در تکامل و تحول ندارد و باید منعزل از زندگی بشر باشد، چنانکه روش تصوف مآبی است؛ همان قیام است که با نیروی انسانی منشأ تحرک و قیام می‌شود و چرخهای زندگی را به حرکت درمی‌آورد، که اضافه «لکم» به «قیام» می‌باشد.

جعل الله لکم قیاماً - تعلیل حکم و متضمن مفهوم سفهاء در این حکم است: آنچه در تولید و مصرف اموال موجب جلوگیری از قیام و یا باعث قعود و سکون و انحطاط شود، سفیهانه است و شخصی که چنین تصرفاتی داشته باشد سفیه است. تولید سفیهانه آنست که بیش از مصرف باشد و سرمایه‌های اولی را از میان ببرد و یا دست اجتماع را از تولید صحیح و قیامی بازدارد. مصرف سفیهانه، در راه محرمات و کارهای مضر و یا بیهوده است. مشروب‌خواری، قمار، تبذیر، تجمل و مصرف، توسعه بیش از لزوم طبقات تحمیلی یا مضر، از ارتش و پلیس...، و شغل‌های بیهوده و تجملی.

خلاصه آنکه در یک اجتماع که دارای هدف برتر و متکامل است، اموال فقط ماده تغذیه «انرژی» افراد و طبقات آنست، که باید منشأ قیام به هدفهای عمومی و حافظ صورت اجتماع واحد شود. اگر تغذیه «انرژی» لازم و ضروری نرسد، وحدت اجتماع مختل می‌شود، و در نتیجه قیام اجتماعی و مسؤولیت و تقسیم کار منظم که منشأ قیام استعداد و به فعلیت رسیدن آنها می‌باشد، توازن و تعادل «ارگانیک» خود را از دست می‌دهد و واژگون می‌گردد.

این قیام اموال، پایه یا باصطلاح، زیربنای حرکت اجتماع است. قیام دیگری برای تکمیل این قیام لازم است تا افراد و اجتماع را به توحید فکر و قوا و شناخت اهداف و آگاهی و مسؤولیت همگانی، به پا دارد، و مؤثرتر از اصول و مبانی کلی و ذهنی همان تکرار و تذکار تصویری است که در مکتب پیمبران ابراهیمی به صورت کعبه و مناسک آن تصویر یافته است: « جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ. مائده/ ۹۷ » که اجتماع آن از شعوب و ملیت‌های گوناگون، نمایاننده توحید قوا و حرکت در یک محور، محوری که نمودار حق است، و سعی در باره آن، آنگاه اجتماع برای شناسائی حق و خلق و مسؤولیتها، «عرفات» و آگاهی برای انجام مسؤولیت‌ها، «مشعر الحرام» و جهاد و فداکاری «رَمَى جَمْرَاتٍ وَاضِحِي» صورت گرفته که مجموع آن اهرم حرکت و تغییر و تحول مکانی و اجتماعی و فکری است که همه سنتهای جمود یافته و اختلافات ناشی از آن را به هم می‌ریزد و اجتماعی هماهنگ و متحرک پدید می‌آورد. اگر آگاهانه باشد! این قیام تکمیل قیام به اموال است.

این اصول حقوقی و احکام را می‌توان از این آیه دریافت: ۱- در حقیقت اموال، از آن خداوند است که آنها را دارای ارزشی در حدود نیازمندی برای قیام همه گردانده است؛ ۲- حق تصرف و یا مالکیت با این جعل از آن همه است؛ ۳- به حسب تصرفات کمالی افراد و ارزشهای بیشتری که می‌دهند، حقوق خاصی از مالکیت می‌یابند، از قبیل حیات و استخراج وارث و... و این حق تا آنجا نافذ است که قیام آنها برای اجتماع مختل و منحرف نگرداند، و همینکه از پایه قیامی منحرف شد حق اجتماع بر آن سایه می‌افکند و تصرف افراد را سلب یا محدود می‌گرداند. ناظر در این امور همه اجتماعند، که دولت - و نه حکومت -، نماینده آنها و مجری احکام خدا می‌باشد. استخراج فروع از این اصول و تطبیق آن و تشخیص اولیاء و قیمها به عهده صاحبان رأی و نظر است «اولی الامر».

وَأَرْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا. این نیز به نظارت عموم است که سفهاء مهجور را سرپرستی کنند و از محیط مالی که به آن حق دارند وسیله روزی آنها را فراهم کنند، و شاید «فیها» نه «منها» نظر به همین است که یکسر آنها را بیرون نرانند و یا اشاره به این است که با حفظ سرمایه‌ها، از بهره‌های مشروع آن به

آنان بخوراند. «فیها» که پس از فعل «ارز قوهم، واکسوهم» مطلق آمده، شاید اشاره باشد به اینکه پوشاندن آنان، اگر اموالشان نرسد، می تواند از اموال عمومی باشد. و بیش از این باید آنها را برای زندگی رشیدانه آماده کرد تا شاید رشد یابند: **وقولوا لهم قولاً معروفاً**. گفتاری که با عقل فطری آنان متناسب و شناخته شده باشد.

وَإِتْلُوا التَّامَةَ حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا. حتی اذابلغواالنکاح، منظورآمادگی برای نکاح و مشعر به این است که این آزمایش از پیش از بلوغ که همان اوان تمیز است باید آغاز شود تا اوان بلوغ که بیداری غریزه جنسی است که در آن عقل اکتسابی نیز بیدار می شود. این آزمایش به قرینه مقام، راجع به امور مالی است، مانند وادار کردن او به معاملات و خرید و فروش آزمایشی، و شناخت ثمن و مثن و نرخ اجناس. «فان آنستم»، تفریع بر «وابتلوا...» و بیان شرط دفع اموال و جواز تصرف است. پس رسیدن به بلوغ اولین شرط است و همان رفع مانع که نابالغی و یا وجود مقتضی است که با شرط رشد تکمیل می شود. «آنستم» إشعار به مباشرت از نزدیک و خوی گرفتن به رفتار و تجربه دارد. رشد همان قدرت تشخیص در به کار بردن اموال و صرف آنست، در مقابل سفاقت که در آیه قبل ذکر شده است. «بلوغ نکاح»، همان اوان تکلیف و مسئولیتها درباره شناخت اصول، عبادات، مسئولیت واجبات و محرمات است که از لوازم عقل فطری است. و این کافی برای ورود در زندگی و تصرفات مالی نیست. پس شرط دیگر می باید که همان رشد است. چون رشد آنان محرز شد باید اموال آنان را به سویشان راند و از خود دور کرد. «فادفعوا»، همین راندن و دورداشتن و رساندن به آن را می رساند. و همچنین اضافه «اموالهم» پس از «اموالکم».

وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا. «ان یکبروا»، متعلق است به «بداراً»: اموال یتیم ها را به اسراف نخورید و همچنین به پیشگیری از اینکه بزرگ نشوند، و دستتان در اموال آنان باز نباشد. می شود که متعلق به «لا تأکلوها»، باشد: نخورید آن را به اسراف و پیشگیری، تا بزرگ شوند و خود در تصرف اموالشان آزاد گردند.